

به بیانه انتشار آلبوم «پیایی» - تکنوازی عود نگار بوبان دیدن از پنجره زلال یک شب‌نم

محمد رضا درویشی



«پیایی» مرا بُرد به رویاهای گمشده‌ام. رویاهای بی‌اغراق، به یک جهان خیالی، شاید واقعی‌تر از آن نگاه و آن زندگی که ما داریم. «نگار»، نگارگری چیره‌دست که جهان شاعرانه و عاشقانه‌اش را از درون یک شب‌نم می‌بیند؛ شب‌نمی در پگاه، در بامداد. هشت شعر نواخته بی‌اغراق در تجسم چیزی، صدایی و نگاهی. هشت رویا با عود کاسه کوچکش که مدتی است ترنم‌های «مراغی» می‌خواند. باز هم «مراغی»! چرا نام او که می‌آید و نسیمش که وزان

می‌شود بعضی را به پرواز و بعضی را به ... فرا می‌خواند!؟

«پیایی» نه آغاز دارد نه فرجام. یک سیر است، یک نگاه است، یک سفر؛ بی‌بازگشت به سوی نور، زیبایی، نازکی و به سوی خیال.

«نگار» گری چیره‌دست که هشت تصویر می‌دهد از هزاران در خیالش و مارا به مکاشفه می‌کشد در هشت تصویر و هشت سوگند، سوگند به حقیقت نگاهش! سخت است باور اینکه از پس این همه سیاهی، صدایی برآید، ترنمی بخواند برای عشق، برای زلالی. سخت است بودن در یک قطره شب‌نم و از آنجا دیدن، دیدن زلال جهان و زلال زندگی! «نگار» شاعری است با عودی کوچک در آغوش که می‌سراید نگاهش را و می‌سراید جهانش را؛ چه زیبا «باطراوت» چه زیبا با همه آندوه. چه زیبا با همه ...!

و این مهرش در این دالان تودرتو و پروازش در این آغوش. در سیر ندانم‌ها و باورها و این سیر بدون بازگشتش یا بدون رهرواش آیا...! آیا رهروی هست در این دالان تو در تو؟ بسا یک تن، بسا یک تن که رهرو باشدش در شب‌نم نوز و صدا، عشق و نوا، در شب‌نم... در شب‌نم... در شب‌نم، صداها جنون، صداها شگفتی؛ صدا صدا و صد ترانه، صد طراوت. صد جمال. صد جهان نور در نور و سپرده دل به یک دالان تو در تو، «نگار»!



از پس بیداد عالم دل سپرده، جان سپرده، زندگی را؛ غم سپرده، عشق را آسان سپرده؛ ای شکفته، ای مسافر، ای سفر!